

شہید خضر شورکی



سامانہ جامع سرداران و دوازشمید استان بوئھر

نام پدر	محمد
تاریخ تولد	۱۳۴۱/۱۱/۱۷
محل تولد	بوشهر – تنگستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۵/۰۵/۰۳
محل شهادت	پل خرمشهر
مسئولیت	جهادگر
نوع عضویت	جهادگر
شغل	جهادگر
تحصیلات	دوره ابتدایی
مدفن	شورکی

زندگینامه

سال ۱۳۴۱ بود که خضر در روستای شورکی و در خانواده ای محروم پا به دنیا گذاشت . مدرسه را در دوره ابتدایی رها کرد و به سرنوشت دیگر محرومین دچار شد که هرگاه فقر از در خانه شان وارد می شود مجالی برای آرامش باقی نمی ماند و از همان دری که فقر وارد شد ، آرامش و آسودگی و شوق برای یادگیری نیز بیرون می رود تا فقر بی رحمانه بتازد و هزاران خضر را در پنجه های کشنده خود نابود کند ، و تمام استعداد آنان را برای همیشه بخشکاند. پس خضر باید به رحمت "او" دل خوش کند تا اگر نتوانست درس بخواند ، لاجرم قرآن را بیاموزد و در پناه تعالیم حیات بخش آن ، به مرد بزرگی تبدیل شود و کارهای بسی بزرگی را نیز انجام دهد و آن گاه که از نعمت پدر محروم می شود اداره امور خانه را خود به عهده می گیرد . خضر سال ۶۰ سربازی رفت و دو سال خدمت خود را در بوشهر گذراند او در کنار سایر وظایف ، به عنوان قاری قرآن نیز در عقیدتی سیاسی پایگاه هوایی فعالیت می کرد . پس از پایان سربازی، وارد ستاد نوح نبی(ستاد پشتیبانی جنگ جهاد سازندگی) شد و به عنوان راننده بولدوزر در سلک سنگر سازان بی سنگر در آمد . چند ماه را در بندر عباس و جزایر خلیج فارس گذراند و در ۲۴ تیر ماه ۶۴ برای همواره سازی راه عبور و مرور رزمندگان اسلام وارد خرمشهر شد . این آخرین منزل گاه خضر است زیرا پیمان خویش را به انجام رسانده و باید در سوم مردادماه ۶۴ آن گاه که آفتاب در افق نیلگون جبهه های جنوب دست و پا می زد ، او نیز به همراه پرستو های مهاجری که به میعادگاه خویش باز می گردند . جاودانه شود.

روحش شاد و راهش مستدام باد

مصاحبه

مصاحبه با مادر شهید

س - ضمن سلام و خسته نباشید خواهشمند است خودتان را معرفی کنید.

ج - اینجانب فاطمه شورکی فرزند غلامحسین والده شهید خضر شورکی هستم.

س - درباره اخلاق و رفتار و فریضه نماز ایشان توضیح دهید.

ج - فردی عاقل ، فهمیده ، خدا پرست ، با نماز و علاقه زیادی به قرآن و احکام اسلامی داشت همه دوستان و رفیقان او را به خوبی تعریف می کنند نمازش به موقع انجام می داد و روزه ماه رمضان کامل می گرفت با همه جوانان هم سن و سال خودش رفیق بود و به آن ها احترام می گذاشت .

س - هنگامی که خبر شهادت ایشان را به شما دادند چه احساسی داشتید؟

ج - من هم مثل دیگر مادران شهید شکر خدا به جا آوردم که توانستم فرزندی تربیت کنم که توانسته باشد در راه خدا جان فشانی کند و در راه حق و حقیقت به شهادت برسد .
سجایای اخلاقی از زبان مادر

خاطره یک فرزند برای مادر ، از کودکی تا روزی که شهید شد خاطره است . فرزندم یک دنیا خاطره بود صدای قرآنش در گوش طنین انداز بود. نماز به موقع می خواند دوستان خوبی داشت و به آن ها احترام می گذاشت مداح اهل بیت بود . از این که پسر من در راه اعتلای فرهنگ اسلامی و قرآن دفاع از انقلاب اسلامی شهید شده افتخار می کنم و دست رهبرم را می بوسم .

خاطرات قرآنی شهید خضر شورکی

شهید خضر شورکی در دوران کودکی قرآن آموخت در تمام مراسمات مذهبی و مسابقات قرآن شرکت می کردند و قرآن را الگوی زندگی خویش قرار داده بودند قرآن را به صوت تلاوت می کرد و تلاوت دلنشین آن در مساجد روستا طنین افکنده بود . دوستان را به آموختن و تلاوت قرآن دعوت می کرد یکی از قاریان برتر استان بو شهر بود و در تمامی مسابقات قرائت قرآن کریم مخصوص رزمندگان اسلام شرکت می کرد اکثر مسابقاتی که از طرف ستاد نوح بو شهر برگزار می شد برادر شهید خضر شورکی با تلاوت و صوت دلنشین خود رتبه ممتاز کسب می کرد.

خاطرات

خاطره ای از خضر شورکی از زبان برادرش جعفر شورکی

یکی از خاطرات این شهید درباره روزی است که به قبرستان می رود و در حالی که همه مردم داشتند فاتحه می خواندند به سر قبر اولین شهید روستا شهید غلامحسین محمدی رفت و گفت خوش به سعادت که این قبرستان را به نام خودت کردی . من قصد داشتم که جلو تر از تو شهید شوم و این قبرستان را به نام خودم ثبت کنم.

یکی از خصوصیات این شهید این بود که دارای خطی بسیار زیبا بود اما یکی از نکات جالب درباره این موضوع این بود با این که در مکتب درس می خواند دست خط او در سطح بالا بود و در روستا هنوز هم آثار نوشته هایش روی دیوار ها معلوم است .

یک روزی از روزها مادرم به او گفت که تو دیگر بزرگ شده ای و باید ازدواج کنی. این شهید در جواب مادرم گفت تا زمانی که جنگ ادامه دارد دوست ندارم ازدواج کنم اگر خدا بخواهد بعد از جنگ ازدواج می کنم ولی تنها چیزی که ذهن او را مشغول کرده بود جنگ بود و می گفت از این خاک پر مهر و وفا از ناموس خودم دفاع کنم و اجازه تجاوز به دشمنان ندهم .

والسلام من التبع الهدی

خاطره ای از شهید شورکی از برادر شهید (جعفر شورکی)

در جزیره فارسی با دو نفر دیگر مشغول کار بودند ، شهید شورکی راننده بلدوزر بود که برای سربازان سنگر می ساختند. روزی نامه ای برای من فرستاد و نوشته بود با دو نفر دیگر خاکریزی و سنگر سازی می کنیم زمان استراحت ، ما کنار دریا نشسته بودیم راز دل خود را با موج دریا در میان می گذاشتیم در حالی که هیچ کس در این جزیره به غیر از ما نبود در جزیره فارسی ، شاه میگوی در یک قالبی جاسازی کرده بود و به عنوان یادگاری از جبهه به منزل آورده بود که در اتمام جنگ یادگار باشد و می گفت که خاطرات جبهه را نگه دارید چون زمانی که در جبهه بودم همه چیز ما دریا بود بنده با بلدوزر جاده ای ساختم که هر وقت فرمانده هر ۴۵ روز یک بار به ما سر می زد و می گفت: که ما در جزیره دستگاه راه سازی نداریم . شهید می گفت: تا پای جان به سنگر سازی و خاک ریزی ادامه خواهیم داد فرمانده گفت: دست شما درد نکند که این جاده را درست کرده اید.

خاطره ای از شهید جهادگر خضر شورکی

خاطره از برادر جعفر شورکی می باشد:

بعضی مواقع که فرماندهان می آمدند دنبال شهید که به جبهه بروند با اشتیاق به جبهه می رفت اما یک روز که از جبهه به خانه آمده بود هنوز چند روز نگذشته بود که فرماندهی آمد و خواست که شهید را به جبهه ببرد چون به او احتیاج داشتند اما مادرم می گفت: که تو هنوز چند روز است که رسیده ای ولی در جواب مادرم گفت که هیچ وقت مرا از رفتن به جبهه منع نکن زیرا به من احتیاج دارند . اما در خانه بودن برای من ارزشی ندارد که در آن بمانم و از خانه خداحافظی کرد و لیبک گویان به طرف جبهه های نبرد حق علیه باطل رفت

شعر شهید

این شعر از دفترچه خاطرات شهید استخراج شده است :

پیام یک شهید قبل از اینکه به شهادت برسد :

گر شهیدم من روسفیدم من

با شهادت خدمت مهدی رسیدم من

گر تنم صد چاک باشد اندر خاک

طاهر آن سوی جانان پر کشیدم من

با شهادت خدمت مهدی رسیدم من

لحظه ایثار و انبازی کجا بودی تا بینی رسم جانبازی کجا بودی

بنگر دشمن براندازی کجا بودی پرچم حق را سپاه سازی کجا بودی

چون علی اکبر گشته ام پرپر قلب دشمن را شجاعانه دریدم من

(مآخذ دفتر خاطرات شهید)

شعر در وصف شهید

آسمان غم زده است

پیش چشمم همه جا تاریک است

بار تنهایی و مهجوری تو

به دلم سنگین است

همه جا نقش تو را می بینم

که نگاهت ساکت

و لبان بسته ز هر گونه کلام

رازها با من و دل می گوید

نیست هنگامه خواب

بر خیز

خیز و بر خصم بتاز

لاله گون خاک وطن

باز ترا می خواند

دشت و بستان ز مطهر خونت

چون فلق سرخ همه هامون است

ای شهید شاهد

ای به دوران عابد

یادت از دل نرود

تا نرود جان ز بدن

ای همیشه با من

ای همیشه با من

بر گرفته از کتاب لاله های عشق آموز



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران